

جایگاه ادله اثبات دعوا در داوری داخلی*

علی ضیاء الاسلامی

دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان

سید محمد صادق طباطبائی**

دانشیار گروه حقوق خصوصی دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان

علیرضا آرش پور

دانشیار گروه حقوق بین الملل دانشکده علوم اداری و اقتصاد دانشگاه اصفهان

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۳/۲ - تاریخ تصویب: ۱۴۰۰/۶/۱۳)

چکیده

در رسیدگی‌های قضایی، قانونگذار هم آیین رسیدگی به دلایل و هم قواعد ادله اثبات دعوا را مشخص کرده و تکلیف اصحاب دعوا و دادرس مشخص است؛ اما در قوانین داوری داخلی اشاره اختصاری به دلایل و شیوه‌های ارزیابی آن و نیز ماهیت توافقی داوری و اکتفا به بر تراضی طرفین، وضعیت ادله اثبات دعوا را از حیث نظارت دادگاه مبهم ساخته است. از این رو ضمانت اجرای عدم رعایت قواعد ادله اثبات دعوا در داوری از موضوعات چالش برانگیز است. بسیاری از حقوقدانان، دادگاه را از ورود در ماهیت داوری و رسیدگی به ادله ممنوع دانسته‌اند، زیرا این امر، استقلال داوری و یا تراضی طرفین را نقض می‌کند. اما به نظر می‌رسد با توجه به آنکه قواعد ادله اثبات با امر ماهوی پرونده پیوند دارد، می‌توان آن قواعد را از جمله قواعد موجد حق تلقی کرد و قائل به اصل نظارت دادگاه بر آرای داوری از منظر امور موضوعی و حکمی ادله شد.

واژگان کلیدی

ادله اثبات دعوا، امر حکمی، امر موضوعی، قوانین موجد حق، نظارت دادگاه.

* مقاله مستخرج از رساله با عنوان «تحلیل تطبیقی ادله اثبات دعوا در داوری داخلی و رسیدگی قضایی» است.

Email: tabatabaei@ase.ui.ac.ir

** مسئول مقاله

۱. مقدمه

داوری، از روش‌های حل و فصل اختلاف، مبتنی بر توافق طرفین است (یوسفزاده، ۱۳۹۳: ۲۶). به تعبیری نوع عالی از تجلی اراده مشترک اصحاب دعوا در دادرسی مدنی، مقوله داوری است (اکبری دهنو و شهبازی‌نیا، ۱۳۹۳: ۱۶). بی‌تردید نهاد داوری تفاوت‌های اساسی با دادگاه دارد. سرعت در رسیدگی، انعطاف و عدم پابندی به تشریفات دادرسی از ویژگی‌های متمایزکننده داوری از قضاوت دولتی است. وجه افتراق اخیر مورد تأکید قانون آیین دادرسی مدنی نیز قرار گرفته است. در ماده ۴۷۷ آن قانون آمده است: «داوران در رسیدگی و رأی، تابع مقررات قانون آیین دادرسی نیستند ولی باید مقررات مربوط به داوری را رعایت کنند». قانونگذار پس از بیان عدم پابندی داوران به مقررات آیین رسیدگی به‌عنوان وجه افتراق رسیدگی داور و دادگاه، در حکمی متفاوت در ماده ۴۸۲ همان قانون مقرر می‌دارد: «رأی داور باید موجه و مدلل بوده و مخالف با قوانین موجد حق نباشد». جمع این دو ماده حاکی از آن است که قانونگذار عدم تبعیت از قوانین آیین دادرسی را امری مطلق نمی‌داند و بر موجه و مدلل بودن آرای داوری و عدم مخالفت با قوانین موجد حق به‌عنوان مقررات مربوط به داوری تأکید دارد. به تعبیر دیگر، داوران نمی‌توانند اصول دادرسی، قواعد و مقررات حقوقی مربوط به داوری را نادیده بگیرند (شیری، ۱۳۹۱: ۲۳۳-۲۳۲). این تصریح به عدم الزام داوران به رعایت مقررات آیین دادرسی مدنی از یک سو و لزوم موجه و مدلل بودن آرای داوری و عدم مخالفت با قوانین موجد حق این شبهه را مطرح می‌کند که آیا قواعد مهم ادله اثبات دعوا مندرج در قانون آیین دادرسی مدنی (مواد ۱۹۴ تا ۲۹۴) و قانون مدنی (مواد ۱۲۵۷ تا ۱۳۳۵) از مصادیق مقررات مربوط به دادرسی است و به موجب ماده نخست می‌توان داوران را از رعایت آن قواعد مستثنا دانست؟ یا آنکه قواعد مربوط به دلیل از جمله مقررات مربوط به داوری است و ماهیتی مجزا دارد و داور مکلف به رعایت آنهاست؟ این تردید از آنجا نشأت می‌گیرد که از یک سو در رسیدگی‌های قضایی مقررات روشنی در خصوص کشف حقیقت و آیین اداره ادله وجود دارد و دادرس بر مبنای قانون، ادله را ارزیابی و ارزش آن را مشخص می‌کند؛ لیکن قانونگذار در مقررات داوری داخلی در خصوص ادله اثبات دعوا به‌طور اجمال به موضوعات کارشناسی، اسناد و شهادت شهود اشاره می‌کند و احکامی را به‌صورت مختصر در این موارد بیان می‌دارد، اما ضمانت اجرای مشخص و معینی برای بی‌توجهی به احکام ادله اثبات و طواری آن مانند مسئله جرح شهود یا بررسی صحت و اصالت اسناد، ذکر نمی‌کند. از سوی دیگر، قانونگذار با وجود تصریح بر مدلل بودن آرای داوری و بطلان رأی در صورت مخالفت با قوانین موجد حق، تعریفی از قوانین موجد حق ارائه نکرده و نیز مفهوم مدلل بودن و ضمانت اجرای آن را روشن نمی‌کند. عدم تعریف این مفاهیم این شبهه را ایجاد می‌کند که آیا لزوم مدلل بودن رأی مصداقی از لزوم

رعایت قوانین موجد حق در داوری است یا آنکه موضوعی مستقل است؟ آیا عدم رعایت قواعد مربوط به ادله را می‌توان به‌منزله عدم رعایت قوانین موجد حق انگاشت؟ یا آنکه عدم رعایت قواعد ادله اثبات دعوا، آن‌طور که برخی پنداشته‌اند، به‌منزله عدم رعایت امور شکلی دادرسی است (شهبازی‌نیا و بازگیر، ۱۳۹۴: ۸۹) و داور مجاز در عدم رعایت آنهاست؟ پاسخ به این شبهات و سؤالات ابتدا نیازمند تحلیل جایگاه ادله اثبات دعوا در میان قوانین موجد حق است تا ماهیت ادله اثبات دعوا مشخص شود، سپس با توجه به ماهیت، بتوان ضرورت یا عدم ضرورت نظارت دادگاه بر آرای داوری را از منظر ادله اثبات تبیین نمود.

۲. جایگاه قواعد ادله اثبات دعوا در میان قواعد موجد حق

در حقوق ایران، مقررات ادله اثبات دعوا هم در قوانین ماهوی و هم در قوانین شکلی مورد بحث قرار گرفته است. این امر نشان‌دهنده آن است که دلیل چهره دوگانه دارد و از یک سو مرتبط با آیین رسیدگی است و از سوی دیگر با حقوق ماهوی مرتبط است. وجود این چهره دوگانه، این شبهه را مطرح می‌کند که آیا قواعد ماهوی و شکلی ادله اثبات را می‌توان از جمله قواعد موجد حق مصرح در ماده ۴۸۲ و بند ۱ ماده ۴۸۹ ق.آ.م. دانست؟ پاسخ به این پرسش ابتدا مستلزم تبیین مفهوم قواعد موجد حق است تا با مشخص شدن آن بتوان رابطه قواعد ادله اثبات دعوا را با این قواعد مشخص کرد.

۲.۱. مفهوم قواعد موجد حق

واژه «موجد» به معنای ایجادکننده، آفریننده و پدیدآورنده است (انوری، ۱۳۸۱: ۷۴۶۵) و به همین اعتبار موجد حق را در لغت می‌توان پدیدآورنده یا ایجادکننده حق دانست (مظفری و همکاران، ۱۳۹۸: ۴۹). اما معنای اصطلاحی این واژه و مصادیق آن به سبب عدم ارائه تعریفی از سوی قانونگذار در بین نویسندگان محل اختلاف است؛ به گونه‌ای که برخی اندیشمندان، قوانین موجد حق را قوانین تعیین‌کننده در نظر گرفته (شمس، ۱۳۸۵: ج ۳: ۵۶۶) و آن را در مقابل حقوق تضمین‌کننده، عبارت از قواعد و مقررات حقوقی دانسته‌اند که حقوق و تعهدات اشخاص و حدود آن را تعیین می‌نماید (شمس، ۱۳۹۰: ج ۱: ۲۰). بعضی به بیان دیگر، قوانین موجد حق را قوانین مادی و ماهوی در مقابل قوانین شکلی و تشریفاتی دانسته‌اند (جنیدی، ۱۳۹۵: ۳۳۷). در مقابل برخی، دایره شمول قوانین موجد حق را بسط داده و قانون موجد حق را تنها ناظر بر قوانین ماهیتی نمی‌دانند، بلکه آن را قانونی می‌دانند که منشأ ایجاد حقی اعم از مالی یا غیرمالی برای اشخاص باشد، خواه قانون شکلی باشد یا ماهیتی (حسین‌آبادی، ۱۳۹۱: ۱۱). عده‌ای دیگر نیز

مراد از این واژه را صرفاً قوانین ماهوی و شکلی آمره می‌دانند (محمدزاده اصل، ۱۳۹۷: ۹۴). یکی از حقوق‌دانان نیز با تعبیری متفاوت، قوانینی را که سبب تحقق، انتقال و از بین رفتن حقوق و تعهدات می‌شوند، قوانین ماهیتی یا موجد حق نامیده‌اند (خدابخشی، ۱۳۹۲: ۵۴۹). برخی نیز معتقدند که در تشخیص قوانین موجد حق باید به مفاد قانون و محتوای آن توجه کرد، بدین معنا که اگر ماده‌ای از مواد قانونی در مقام بیان شرایط ایجاد، انتقال و زوال حق باشد، موجد حق است؛ ولی اگر مربوط به شرایط مطالبه حق، نحوه اقامه دعوا، مهلت‌ها، مواعد و غیره باشد، موجد حق محسوب نمی‌گردد (نصیری و شهابی، ۱۳۹۵: ۱۵۸).

از میان این مصادیق و تعاریف به نظر می‌رسد که با توجه به تعریف لغوی قواعد موجد حق و عدم ارائه تعریف اصطلاحی از سوی قانونگذار، دایره شمول این واژه را نمی‌توان تنها منحصر به قوانین ماهوی دانست، بلکه به نظر قوانین موجد حق را باید قوانینی مثبت و معرف حق دانست که منشأ ایجاد حقی برای اشخاص است، خواه آیینی باشد یا ماهیتی؛ زیرا مقررات آیینی آمره نیز مانند مقررات راجع به نصاب شهود یا شرایط گواهان، ایجادکننده حقی اعم از مالی یا غیرمالی برای اشخاص است. از این رو قوانین ماهوی و شکلی آمره را در هر صورت می‌توان موجد حق دانست (مظفری و همکاران، ۱۳۹۸: ۵۱)؛ اما به نظر انحصار قوانین موجد حق به قوانین آمره نیز صحیح نیست؛ بلکه قوانین تکمیلی نیز در صورت عدم تراضی برخلاف آن و نیز تراضی طرفین بر خلاف قوانین تکمیلی می‌توانند از جمله مصادیق قوانین موجد حق تلقی شوند و آنچه مسلماً از دایره شمول قوانین موجد حق خارج است، تشریفات دادرسی است؛ مقرراتی که تأثیری در احقاق حق ندارد و قابل حذف است (آذربایجانی و سماواتی‌پور، ۱۳۹۳: ۳۳۷-۳۳۶). مانند کیفیت برگزاری جلسات استماع شهادت و تبادل لویح و زمان و مکان رسیدگی به ادله. این امور تشریفاتی را به سبب مجاز بودن داوران در عدم رعایت آن به موجب ماده ۴۷۷ قطعاً نمی‌توان به عنوان قوانین موجد حق تلقی کرد.

۲.۲. ارزیابی موجد حق بودن یا نبودن قواعد ادله اثبات دعوا

پس از بیان مفهوم و مصادیق قوانین موجد حق، در این بند به بررسی این امر پرداخته می‌شود که آیا قواعد مربوط به ادله می‌توانند از جمله قوانین موجد حق به عنوان درجه‌ای برای نظارت دادگاه بر آرای داوری تلقی شوند؟ پاسخ به این پرسش از آن حیث واجد اهمیت است که بسیاری از حقوق‌دانان نه با اتکا به قوانین موجد حق، بلکه با اتکای به صدر ماده ۴۸۲ و موضوع تکلیف داور به صدور رأی موجه و مدلل و تبدیل آن به یکی از اصول دادرسی یا قاعده حقوقی مرتبط با قوانین موجد حق سعی در الزام داور به رعایت قواعد ادله اثبات دارند (امینی و منصوری، ۱۳۹۷: ۳۱) و از این منظر، رأیی را که به صورت موجه و مدلل صادر نشده است،

قابل ابطال قلمداد می‌کنند و حتی برخی برای توجیه بطلان رأی غیرموجه و غیرمدلل بیان می‌کنند که چنین رأیی اساساً رأی به مفهوم خاص خود نیست و مبنای بطلان این است که رأی فاقد توجیه است و استدلال ویژگی‌های رأی را ندارد (ماندگار و شعبانی، ۱۳۹۹: ۳۹۶). برخی نیز مدلل نکردن رأی داور را مغایر با نظم عمومی می‌دانند (خزاعی، ۱۳۸۶: ۱۱۲). اما به نظر می‌رسد این استدلال‌ها در مقام عمل نمی‌تواند برای الزام داور به رعایت قواعد ادله اثبات راهگشا باشد؛ زیرا با وجود قابل ستایش بودن تلاش حقوقدانان در برجسته ساختن الزام داوران به صدور رأی موجه و مدلل مطابق صدر ماده ۴۸۲ ق.آ.د.م و تلقی آن به عنوان یکی از اصول دادرسی و قواعد موجد حق یا ارتباط آن با نظم عمومی، اما به نظر می‌رسد که این امر مرتبط با الزام داور به رعایت قواعد ماهوی و شکلی ادله نیست؛ چه اینکه کمتر مواردی را می‌توان یافت که رأی داور فاقد هرگونه دلیل یا استدلال باشد. در اغلب موارد معترض مدعی است داور به ادله ابرازی توجهی نکرده یا تحقیقات کافی صورت نگرفته یا توصیف اسناد و مدارک ناصحیح بوده است. تکیه بر صدور رأی مدلل، بدون توجه به مبانی و جایگاه ادله اثبات، صرفاً سبب توجه به شکل و ظواهر رأی می‌شود؛ بدون آنکه مساعدت چندانی به احقاق حق و اجرای عدالت به عنوان اصل برتر کند. به نظر می‌رسد مباحث حقوقدانان برای قرار دادن ماده ۴۸۲ ق.آ.د.م ذیل یکی از قواعد حقوقی، اصول دادرسی یا نظم عمومی به این دلیل است که در پیش‌زمینه ذهنی ایشان نیز دغدغه مشابهی در خصوص اهمیت قواعد ادله اثبات دعوا وجود دارد و در حقیقت واکنش دادگاه‌ها در رد تقاضای معترضان به آرای داوری از حیث نقص تحقیقات یا بی‌توجهی به قواعد ادله و عدم تلقی این قبیل ادعاها در چارچوب قوانین موجد حق، سبب پدیدارشدن چنین راهکارهایی با توجه به قوانین مجمل و مبهم فعلی شده است. اما به نظر می‌رسد که راه‌حل‌های ارائه‌شده صرفاً تکنیکی است و در مسیر رعایت عدالت در داوری تأثیر چندانی ندارد، زیرا از یک سو در حالتی که داور به ادله ابرازی توجه نکرده یا ارزیابی ناصوابی از ادله داشته است، نمی‌توان به استناد تصریح قانونگذار به لزوم مدلل بودن و تلقی آن به عنوان قاعده‌ای موجد حق یا قاعده‌ای مبتنی بر نظم عمومی رأی را باطل دانست، زیرا در این حالت رأی فاقد استدلال و ادله نیست؛ بلکه می‌توان گفت در این حالت رأی واجد استدلال با ارزیابی کافی ادله نیست. از سوی دیگر، تلقی مدلل نبودن آرای داوری به عنوان مصداقی از مغایرت با نظم عمومی نیز قابل تردید است، زیرا در حقوق ایران چنین نکته‌ای صراحتاً از قوانین استنباط نمی‌شود (پاشاییان، ۱۳۹۶: ۱۳۱-۱۳۰). از طرف دیگر، تبدیل مدلل بودن به یکی از اصول دادرسی نیز راهگشا نیست، زیرا اولاً مدلل بودن تنها مربوط به شکل رأی است نه محتوای آن و ثانیاً رعایت قوانین ادله اثبات با اصول دادرسی متفاوت است، زیرا قوانین ادله اثبات دعوا از ارکان رسیدگی و مربوط به محتوای موضوع مورد دعواست؛ اما

اصول دادرسی به مثابه ظرف یا پوسته‌ای است که این محتوا درون آن امکان بروز و ظهور می‌یابد؛ از این رو موضوع اصول دادرسی، ادله اثبات نیستند، بلکه بدون اصول و چارچوب عادلانه، امور اثباتی کارایی ندارند. به بیان دیگر، رعایت اصول دادرسی مقدمه‌ای برای شناسایی و تثبیت حق ماهوی است و با قواعد ماهوی و شکلی ادله متفاوت است. از این رو به سبب دلایل بیان شده به نظر می‌رسد که استناد به صدر ماده ۴۸۲ ق.آ.د.م و تبدیل آن به یک قاعده موجد حق یا اصول دادرسی، نمی‌تواند موجب نظارت دادگاه بر آرای داوری از حیث رعایت قوانین ادله اثبات دعوا شود، بلکه به نظر می‌رسد که قسمت دوم ماده ۴۸۲ یعنی لزوم مخالف نبودن آرای داوری با قوانین موجد حق، می‌تواند دریچه‌ای برای نظارت دادگاه بر آرای داوری در صورت بی‌توجهی داور به ادله ابرازی، ارزیابی ناصواب ادله یا عدم رعایت قوانین آمره مربوط به دلیل باشد که در ذیل ادله آن بیان می‌شود.

۲.۲.۱. اسباب موجد حق تلقی شدن قواعد ادله اثبات دعوا

همان‌گونه که بیان شد، لزوم مدلل بودن آرای داوری نمی‌تواند منشأ الزام داور به رعایت قوانین مربوط به ادله باشد؛ بلکه برای تحلیل الزام یا عدم الزام داور به رعایت قواعد ادله باید به قوانین موجد حق رجوع کرد و به نظر می‌رسد که این اصطلاح می‌تواند موجبی برای نظارت دادگاه بر ادله باشد، زیرا دلیل مقدمه یا راهنمای تشخیص حقیقت است و قواعد ماهوی و شکلی آمره آن، مثبت و ایجادکننده سبب حقی اعم از مالی یا غیرمالی برای اشخاص است. اختصاص دلیل به آیین دادرسی صحیح نیست، بلکه قواعد مربوط به دلیل با امر ماهوی نیز پیوند دارد. به تعبیری، وصف حقوقی امر واقع شده، تمییز دلایلی که برای اثبات آن به کار می‌رود، ارتباط و تأثیر دلیل و تعیین میزان کارایی هر دلیل، از قواعدی است که با امر ماهوی پرونده ارتباط تنگاتنگ دارد. برای مثال، در دعوایی که مستند آن شهادت شهود است، قانونگذار در ماده ۲۳۰ ق.آ.د.م، نصاب شهادت را مشخص کرده است و حال اگر داور بدون توجه به نصاب لازم برای شهادت رأی صادر کند، با نقض این حکم قانونی زمینه پیروزی یکی از طرفین را بدون استحقاق بر موضوع دعوا فراهم کرده است و این امر با ماهیت پرونده در ارتباط است یا آنکه در دعوایی که موضوع آن جنبه فنی و تخصصی دارد، اگر داور به جای ارجاع به کارشناس متخصص، یافته‌های شخصی خود را ملاک حکم قرار دهد، این امر در ماهیت پرونده تأثیرگذار است؛ یا آنکه اگر داور سند رسمی را عادی تلقی یا اقرار مقید را صریح ارزیابی کند؛ این امر در ماهیت و حکم پرونده مؤثر است، زیرا دلیل برای آنکه بتواند اقناع وجدانی برای دادرس ایجاد کند، باید از ادله‌ای باشد که در قانون با توان اثباتی مشخص پیش‌بینی شده است (شمس، ۱۳۹۰ الف: ۲۹). قواعدی مانند انکار و تردید و جعل نیز نسبت به اسناد

اگرچه همیشه مستقیماً به بی‌حقی یا بطلان دعوا منجر نمی‌شود، نمی‌توان گفت این قواعد نیز صرفاً شکلی‌اند، چراکه برای رسیدگی به این امور ابتدا باید مؤثر و مرتبط بودن دلیل در ماهیت دعوا بررسی و آنگاه به اصالت سند رسیدگی شود؛ در نتیجه این احکام نیز امره است و در ماهیت دعوا نقش دارد. به‌نظر می‌رسد ذکر این موارد در مقام عمل نیز مؤیدی بر تأثیر قوانین ادله بر ماهیت پرونده و موجد حق قلمداد شدن قوانین آن است. علاوه‌بر این، استاد فقید حقوق ایران نیز قائل به پیوند قواعد ادله اثبات با امر ماهوی هستند. به تعبیر ایشان «طلبکار ناگزیر است که به‌عنوان مقدمه اجبار بدهکار، برای اثبات حق خود دلیل بیاورد. حق ثابت‌نشده در حکم هیچ است؛ در جهان اخلاق محترم است، لیکن در قلمرو حقوق فایده اندک دارد» (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ج ۱: ۱۶). نظریه‌ای مشورتی صادره از اداره حقوقی قوه قضاییه نیز مؤید این استنباط است. در این نظریه آمده «قواعد مربوط به اعتبار ادله، ماهوی است و به همین علت در قانون مدنی و قانون مجازات اسلامی ذکر شده است. بنابراین در صورتی که رأی داور براساس علم وی صادر شده ولی مغایر قوانین و امارات موجود در پرونده باشد، به‌علت اینکه رأی مزبور مخالف قوانین موجد حق صادر شده به استناد بند ۱ ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م قابل ابطال است» (نظریه مشورتی شماره ۲۰۳۰۲۴۹ مورخ ۱۳۹۲/۱۱/۱۲ به نقل از بهرامی، دریمی و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۰۷). از این رو مطابق این نظریه نیز قواعد ادله اثبات به‌سبب پیوند با امور ماهوی موضوع اختلاف، می‌تواند از جمله مصادیق قواعد موجد حق تلقی شود.

۲.۲.۲. موانع موجد حق تلقی شدن قواعد ادله اثبات دعوا

با وجود استدلال‌ات پیش‌گفته در خصوص موجد حق بودن قواعد ادله اثبات، اما پذیرش این امر به‌عنوان دریچه‌ای برای نظارت دادگاه با موانع قانونی روبه‌روست که تنها در صورت پاسخ به آن موانع با تفاسیر قانونی، می‌توان قائل به امره و موجد حق بودن قواعد ادله اثبات شد. از جمله این موانع قسمت اخیر بند ۲ ماده ۱۹ و بند ۲ ماده ۳۰ قانون داوری تجاری بین‌المللی است. در بند ۲ ماده ۱۹ این قانون ذیل عنوان «تعیین قواعد رسیدگی» آمده است: «تشخیص ارتباط، موضوعیت و ارزش هرگونه دلیل بر عهده "داور" است» و نیز در بند ۲ ماده ۳۰ ذیل عنوان «شکل و محتوای رأی» بیان شده است که «کلیه دلایلی که رأی بر آنها مبتنی است، باید در متن رأی آورده شود، مگر اینکه طرفین توافق کرده باشند که دلایل رأی ذکر نشود یا رأی بر اساس شرایط مرضی‌الطرفین به موجب ماده (۲۸) صادر شده باشد». درج این مواد در قانون داوری تجاری بین‌المللی ممکن است به ارائه این تفاسیر منجر شود که تصریح به اختیار داور در تشخیص ارتباط، موضوعیت و ارزش هرگونه دلیل نافی اختیار دادگاه در مقام ارزیابی رأی داور از حیث ادله است؛ به تعبیری نص ماده ۱۹ به معنای تأکید بر آزادی عمل داور است

(نصیری و شهابی، ۱۳۹۵: ۱۸۸). همچنین تصریح ذیل ماده ۳۰ در خصوص توافق طرفین در عدم ذکر دلایل در رأی ممکن است بیانگر آن باشد که مدلل بودن رأی داور نمی‌تواند قاعده آمره یا نظم عمومی باشد و این امر، این نتیجه را به دنبال خواهد داشت که قواعد ادله اصولاً می‌تواند تحت تسلط یا حاکمیت اصحاب دعوا باشد و در مقام شک در قواعد ادله با توسل به اصل حاکمیت اراده باید قواعد آن را تکمیلی دانست (پوراستاد، ۱۳۸۷: ۱۰۷) و قائل به آن شد که طرفین بر موضوع دعوا تسلط دارند و قدرت تعیین عناصر ادله در اختیار آنهاست (پورطهماسی فرد و محسنی، ۱۳۸۴: ۵۵). اما به نظر می‌رسد که این مواد قانونی نمی‌تواند نافی آمره بودن قواعد ادله اثبات و حتی موجد حق بودن آن در داوری داخلی باشد، زیرا اولاً تصریح قانونگذار به رعایت قوانین موجد حق مختص داوری داخلی است و چنین ماده‌ای در داوری تجاری بی‌همتا است؛ ثانیاً اختیار مواد ۱۹ و ۳۰ ق.د.ت.ب^۱ نیز مختص داوری تجاری بین‌المللی است و چنین موادی در داوری داخلی هم‌تا ندارد؛ ثالثاً به فرض تسری این مواد به داوری داخلی، باز هم نمی‌توان قائل به آزادی مطلق العنان داور در ارزیابی ادله و توافقی بودن قواعد ادله اثبات دعوا شد، زیرا از یک سو ماده ۱۹ تب چنین تفسیر گسترده‌ای برای نهایی بودن ارزیابی داور از دلایل ندارد، بلکه به نظر می‌رسد که داور در مقام ارزیابی ادله یا عدم ترتیب اثر دادن به دلیل، همانند دادگاه، دارای محدودیت است. مؤید این ادعا وجود ماده‌ای مشابه با این مضمون در قانون آیین دادرسی مدنی است. در ماده ۲۴۱ این قانون آمده است: «تشخیص ارزش و تأثیر گواهی با دادگاه است». درج این ماده در قانون آیین دادرسی مدنی همانند داوری تجاری بین‌المللی این شبهه را به وجود آورده که آیا واگذاری تشخیص ارزش و تأثیر گواهی به دادرس به معنای آن است که دادرس در تشخیص ارزش و تأثیر گواهی مطلق العنان است و وی حتی می‌تواند از پذیرش گواهی در صورت جمع بودن شرایط قانونی اجتناب ورزد؟ حقوقدانان در پاسخ به این پرسش پاسخ‌های متفاوتی ارائه کرده‌اند. به اعتقاد برخی، واگذاری تشخیص ارزش و تأثیر دلیل به دادگاه، متوقف بر تعارض ادله است و امکان عدول دادگاه از محتوای گواهی تنها در صورت ارائه دلیل برای بی‌اعتبار ساختن اماره گواهی شاهد عادل وجود دارد (کاتوزیان، ۱۳۸۲، ج ۲: ۷۹ و ۸۳). نظر دیگر آن است که در دعاوی مصرح ماده ۲۳۰ اگر گواه یا گواهان معرفی شده تمامی شرایط مقرر قانونی را داشته و تعداد و جنسیت آنها به ترتیب مقرر قانونی باشد و شرایط گواه نیز حاصل باشد، گواهی به دادگاه تحمیل می‌شود و دادگاه مکلف است براساس گواهی اقدام به صدور رأی کند. اما در صورتی که گواه یا گواهان برخی شرایط مقرر قانونی را نداشته یا تعداد و یا جنسیت آنها به ترتیب مقرر قانونی نباشد، تشخیص و ارزش و تأثیر گواهی با دادگاه است (شمس، ۱۳۸۵، ج ۳: ۲۳۴). نظر دیگر آن است که بینه از نظر شرعی دلیل مستقلاً

۱. قانون داوری تجاری بین‌المللی.

محسوب می‌شود و اعتبار آن به اطمینان دادرس وابسته نیست، منظور از تشخیص ارزش گواهی ماده ۲۴۱ احراز شرایط شرعی در مورد گواهان است و هرگاه شرایط ذکر شده در قانون وجود داشته باشد، بر دادرس تحمیل می‌شود (ارسطو، ۱۳۸۸: ۱۳۴). جمع تفاسیر ارائه شده از این ماده قانونی، مؤید آن است که به نظر حقوقدانان، دلیل گواهی در صورت وجود شرایط مقرر قانونی برای آن، به دادرس تحمیل می‌شود و دادرس نمی‌تواند از پذیرش محتوای گواهی امتناع ورزد و وی در عدم پذیرش چنین دلیلی با جمع شرایط قانونی آزاد نیست؛ مگر آنکه دلیلی معارض با آن گواهی ارائه شود. حال با تسری این تفسیر به ماده ۱۹ ق.د.ت.ب نیز می‌توان قائل به آن شد که واگذاری تشخیص ارتباط، موضوعیت و ارزش هرگونه دلیل به داور به معنای آن نیست که داور اختیار کامل در ارزیابی دلیل و رای چارچوب‌های قانونی ادله دارد و می‌تواند بی‌ضابطه از پذیرش دلیلی که دارای شرایط قانونی است، خودداری ورزد یا بدون دلیل از ترتیب اثر دادن به آن دلیل خودداری کند، زیرا قواعد دلیل به سبب آمره بودن در صورت وجود شرایط قانونی به داور تحمیل می‌شود.

بند ۲ ماده ۳۰ ق.د.ت.ب نیز به نظر می‌رسد که از دیگر سو، نمی‌تواند مؤیدی بر توافقی بودن قواعد ادله اثبات دعوا و تکمیلی بودن قواعد آن باشد، زیرا اولاً توافق طرفین در عدم ذکر دلایل در رأی تنها مربوط به شکل رأی است و این امر به منزله مجاز بودن توافق در عدم رعایت قواعد آمره ادله اثبات دعوا نیست؛ ثانیاً به نظر می‌رسد که قواعد ادله اثبات دعوا آمره و واجد نظم عمومی است و دو طرف نمی‌توانند ضمن قرارداد خصوصی در این نظم اختلال کنند (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ج ۲: ۵۷۴-۵۷۳)؛ ثالثاً اصحاب دعوا نباید بتوانند با حاکم قراردادن خواسته شخصی، داوری را از مسیر رعایت عدالت خارج سازند؛ زیرا در واقع افراد حاکم بر حق خود هستند نه بر حکم آن (مختاری، ۱۳۹۳: ۱۵۳) و در بسیاری از موارد اگر ادله را بتوان به صورت توافقی بر داور تحمیل کرد، راه حل سوء استفاده و تبانی از طریق نهاد داوری باز می‌شود. برای مثال فردی ملکی را به دیگری منتقل کرده و خریدار آن را به شخص ثالثی واگذار می‌کند. سپس خریدار و فروشنده نخستین به منظور فسخ معامله اولیه تبانی کرده و با شرط داوری اعلام می‌کنند که داور حق تحقیق مستقل را ندارد و صرفاً باید در چارچوب اظهارات طرفین رأی صادر کند. در این صورت قطعاً طرفین، داور را مجبور به صدور حکمی موافق نتیجه مورد نظر خود کرده‌اند تا این نتیجه را علیه شخص ثالث مورد استناد قرار دهند؛ نتیجه‌ای که با هدف دادرسی و اجرای عدالت و احقاق حق منافات دارد. از این رو با توجه به جمیع استدلال‌ات پیش‌گفته می‌توان به این نتیجه نائل آمد که قوانین ادله اثبات دعوا، جز آنچه مربوط به تشریفات دادرسی است، قواعدی آمره و از مصادیق نظم عمومی و مصادق اجلای قوانین موجد حق است.

پس از تبیین جایگاه ادله اثبات دعوا در قوانین موجد حق، باید به محدوده مداخله دادگاه بر رأی داور از منظر قواعد ادله اثبات دعوا پردازیم تا مشخص شود که آیا دادگاه را در نظارت بر رأی داور از منظر موجد حق بودن ادله می‌توانیم مبسوط‌الید بدانیم یا آنکه نظارت دادگاه تنها معطوف به امور حکمی ادله و نه امور موضوعی است. برای نیل به پاسخ این پرسش‌ها در ذیل به تحلیل ضرورت نظارت دادگاه بر رأی داور و قلمرو آن از منظر ادله می‌پردازیم.

۳. نظارت دادگاه بر رأی داور از منظر موجد حق تلقی شدن قواعد ادله اثبات دعوا

مطابق نظر بسیاری از حقوقدانان، عدم مداخله دادگاه در داوری، اصل و مداخله آن استثناست؛ به این طریق که دادگاه باید همیشه تلاش کند تا از مداخله در روند داوری خودداری ورزد (مصلحی، ۱۳۸۴: ۲۷۹). از دید آنها طرفین به موجب توافق، داوری را مرجع حل اختلاف قرار داده و رأی را نهایی شناخته‌اند و از این رو توسل به اعتراض و عدم اجرا استثناست (امیرمعی، ۱۳۹۲: ۲۳۴). قائل شدن به این اصل، در نظرهای حقوقدانان در خصوص ارزیابی ادله از سوی دادگاه نیز تأثیرگذار بوده است. بدین توضیح که برخی بر این عقیده‌اند که اعتراض به نحوه رسیدگی یا ارزیابی دلایل از سوی داور هرگز قابلیت استماع در دادگاه را نخواهد داشت. علت این امر از دید آنها آن است که هیچ‌گاه قاضی دادگاه نمی‌تواند به بهانه اینکه رأی داور بر خلاف قواعد موجد حق است، به ارزیابی دلایل و ادله موجود در پرونده پردازد و نظر خود را اعلام دارد، زیرا حقی در این مورد نخواهد داشت (کلانتریان، ۱۳۹۴، همایش داوری کانون وکلای دادگستری مرکز به نقل از نصیری و شهابی، ۱۳۹۵: ۱۸۸). برخی نیز بر این عقیده‌اند که تجویز بازنگری کامل و همه‌جانبه رأی داوری به استناد اشتباهات داوران، رأی داوری را همانند احکام دادگاه‌های بدوی دادگستری در معرض رسیدگی تجدیدنظر و پژوهش در مراجع قضایی دولتی قرار می‌دهد. در چنین صورتی در نهایت حتی در امور ماهوی، تصمیم قطعی را دادگاه‌ها اتخاذ خواهند کرد و در این صورت تمام مزایای داوری از بین می‌رود. از این رو در خصوص آرای داوری برعکس احکام دادگاه‌ها اصل بر این است که نباید امکان تجدیدنظر و بازنگری ماهوی نسبت به رأی داوری وجود داشته باشد (ایران‌شاهی، ۱۳۹۳: ۲۱۲). برخی نیز معتقدند بازنگری ماهوی، اصل قطعیت رأی و استقلال مرجع داوری را به خطر خواهد انداخت (مافی و پارساپور، ۱۳۹۰: ۱۲۳). برخی نیز بر این عقیده‌اند که دادگاه در مقام بررسی صحت رأی داور نمی‌تواند در خصوص امور که توسط داور احراز شده است، تردید کند. برای نمونه چنانچه داور در صورتجلسه اظهار خاصی را به‌عنوان گواه قید کرده باشد، دادگاه نمی‌تواند در مورد انتساب این اظهار به شاهد تردید کند (کریمی و پرتو، ۱۳۹۷: ۲۱۰). نویسنده دیگری نیز بیان کرده است که دادگاه در موضوع رسیدگی به

دعوی ابطال رأی داوری، هیچ حقی در ارزیابی ادله طرفین، استماع شهادت شهود، معاینه و تحقیق محلی نخواهد داشت (نصیری و شهابی، ۱۳۹۵: ۱۶۰-۱۵۹) و ارزیابی ادله، ارتباطی با قوانین موجود حق ندارد (نصیری و شهابی، ۱۳۹۵: ۱۸۷). برخی دیگر نیز تصریح کرده‌اند که رسیدگی دادگاه باید به موارد قانونی ماده ۴۸۹ محدود شود، یعنی حق ندارد مبانی رأی داور و درستی مبانی آن را به‌طور کلی بررسی کند و به این بهانه که رأی داور حقوق مسلم یکی از طرفین را از بین برده است، آن را ابطال کند (کاتوزیان، ۱۳۹۲: ۱۳۲-۱۳۱). اما به‌نظر می‌رسد که چنین استدلالاتی پذیرفته نیست و نمی‌توانیم به‌عنوان اصل، قائل به منع مداخله دادگاه در آرای داوری از حیث ادله اثبات شویم، زیرا این امر با قوانین و اصل حاکمیت اراده طرفین معارض است و توالی فاسدی به‌دنبال دارد که در ذیل به بیان آن می‌پردازیم.

۳.۱. مبانی تجویز نظارت دادگاه بر آرای داوری از منظر قواعد ادله اثبات دعوا

به‌نظر می‌رسد که برای تجویز نظارت دادگاه بر آرای داوری از حیث ادله اثبات دعوا، مبانی کافی در نظام حقوقی ایران وجود دارد و دیدگاه منع مداخله دادگاه در ماهیت داوری و رسیدگی به ادله پذیرفته نیست، زیرا اولاً همان‌گونه که بیان شد، قواعد ماهوی و شکلی ادله اثبات دعوا را می‌توان از زمره قوانین موجود حق تلقی کرد و قوانین موجود حق فرصتی برای نظارت دادگاه بر ادله اثبات دعواست؛ ثانیاً قائل شدن به منع نظارت دادگاه بر ادله اثبات دعوا با اراده طرفین در ارجاع امر به داوری مغایر است، زیرا اگرچه هدف طرفین از ارجاع دعوا به داوری رسیدگی در فضایی متفاوت از دادگاه بوده است، نیل به این هدف به‌منزله پذیرش عدم مداخله دادگاه بر رسیدگی نبوده است، زیرا از یک سو طرفین در زمان پذیرش داوری از حق اعتراض به رأی داور مطلع بوده و با این فرض تن به داوری داده‌اند؛ از سوی دیگر، نمی‌توان گفت که طرفین در نظر داشته‌اند که استنباط داور از ادله ولو غلط جایگزین دادگاه گردد و نهایی و قطعی تلقی شود و دادگاه به رأیی مهر تأیید بزند که در خصوص صحت و درستی تحقیقات و ارزیابی ادله در آن مردد است؛ ثالثاً استناد به استقلال نهاد داوری مانع اساسی بر سر مداخله دادگاه نیست، زیرا نظارت دادگاه تجدیدنظر بر دادگاه بدوی ناقض استقلال دادگاه بدوی نیست و به‌صورت مشابه نظارت دادگاه بر آرای داوری نیز ناقض استقلال نهاد داوری نخواهد بود؛ رابعاً از موارد تصریحی در ماده ۴۸۹ در خصوص بطلان رأی داوری، آن است که رأی داور با آنچه در دفتر املاک یا بین اصحاب دعوا در دفتر اسناد رسمی ثبت شده و دارای اعتبار قانونی است، مخالف باشد. به‌نظر می‌رسد تصریح به این بند مستلزم بررسی ادله از جانب دادگاه است و با قائل شدن به عدم نظارت دادگاه بر ادله اثبات دعوا متعارض است؛ خامساً نهایی تلقی کردن یافته‌ها و تحقیقات داوران در خصوص ادله اثبات دعوا توالی فاسد

زیادی دارد که از جمله آنها به سه مورد می‌توان اشاره کرد: الف) برخی مواقع دلایل و اسناد و مدارک در اختیار یکی از طرفین یا شخص ثالث است. چنانچه طرف مزبور یا شخص ثالث از ارائه آن اسناد و مدارک امتناع کند، داور نمی‌تواند شخص ممتنع را به ارائه آنها اجبار کند، زیرا داور همانند دادگاه از قدرت و اختیار اجبارکننده برخوردار نیست (مصلحی، ۱۳۸۴: ۲۵۸). مثلاً استعلام از بانک‌ها در خصوص میزان سپرده افراد یا استعلام از ادارات ثبت در مورد دارایی اشخاص، نیاز به دستور قضایی یا مقامات ذیصلاح دارد و مقرراتی وجود ندارد که این دوایر دولتی و عمومی به داوران پاسخگو باشند. مشابه این مسئله احضار شهود برای شهادت است که در صورت عدم حضور، داور نمی‌تواند شاهد ممتنع را برای ادای شهادت احضار کند (شیروی، ۱۳۹۱: ۲۴۵). از این رو ممکن است داور، دلیلی را مستند به این مسائل نپذیرد و این عدم پذیرش دلیل و عدم تجویز نظارت دادگاه نتیجه‌ای جز تضییع حق به‌دنبال نخواهد داشت؛ ب) داوران از صدور رأی غیابی ممنوع بوده و قانونگذار واخواهی از رأی داور را پیش‌بینی نکرده است. در نتیجه با فرض اینکه محکوم‌علیه داور به دلیل عذر موجه یا بی‌اطلاعی از مفاد رأی از ارائه دلایل خود در جریان رسیدگی محروم مانده باشد، به‌ناچار باید به رأی اعتراض و درخواست ابطال آن را کند، در نتیجه اگر دادگاه نیز خود را از ورود به ادله موضوعی مبرا بداند و صحت و سقم ادله جدید معترض را بررسی نکند، عملاً محکوم‌علیه از احقاق حق به‌طور دائمی محروم می‌شود و چنین امری خلاف عدالت است؛ ج) بی‌تردید رأی داور به حکم صریح ماده ۴۹۵ ق.آ.د.م. مشمول اصل نسبی بودن آرای قضایی است، زیرا با حکم داور برای طرفین دعوا، حق و تکلیفی ایجاد یا اعلام می‌شود و علی‌الاصول نباید اشخاص ثالث متأثر از حکم صادره از سوی داور باشند. اما با توجه به مفهوم ماده ۴۱۸ ق.آ.د.م. احتمال متأثر شدن شخص ثالث از رأی صادره توسط داور، وجود دارد. در دعوی اعتراض ثالث به رأی دادگاه‌ها، مرجع رسیدگی با رعایت مقررات آیین دادرسی مدنی پرونده محاکماتی مربوط را مطالبه و با در نظر گرفتن مبنا و منشأ ادعای معترض ثالث، به دعوی وی رسیدگی می‌کند. ویژگی اصلی اعتراض ثالث در دادگاه آن است که محکمه به‌صورت ماهوی به جهات و مبانی و ادله اثبات دعوا رسیدگی کرده و در نهایت حکم صادر می‌کند. اما در داور، میزان ورود و کیفیت رسیدگی دادگاه به ادعای ثالث مشخص نیست. به‌عبارت دیگر، آیا ممنوعیت دادگاه از بازبینی پرونده داور و بررسی مجدد آن به‌صورت ماهیتی، شامل موضوع اعتراض شخص ثالث نیز می‌شود؟ به‌ویژه ادله اثباتی ارائه‌شده در مرجع داور تا چه حد برای دادگاه رسیدگی‌کننده حجیت داشته و قابل استناد است؟ چنانچه دادگاه بخواهد به‌صورت ماهوی ادله به‌کاررفته در داور را بررسی کند، به‌ناچار باید پذیرفت که نظر آن گروه از حقوقدانان که دادگاه را از ورود به ادله موضوعی منع می‌کنند، در اینجا باید تعدیل شود، چراکه از یک سو

شخص ثالث که متأثر از رأی داور شده است، از حق رسیدگی مستقل و مجزا برخوردار است و نمی‌توان به دلیل اینکه داوری احکام ویژه خود را دارد، از رسیدگی ماهوی خودداری کرد. از سوی دیگر، اصل نسبیت آرای داوری اقتضا دارد رأی داور و محتویات آن را برای شخص ثالث فاقد حجیت تلقی کنیم و دادگاه را در کشف حقیقت و احراز دعوی ثالث مبسوط‌الید بدانیم.

۳.۲. محدوده نظارت دادگاه بر آرای داوری از حیث رعایت قواعد ادله اثبات دعوا

مسلم است که بعضی از جهات ابطال رأی داور از جمله لزوم رعایت قواعد موجد حق به‌عنوان دریچه‌ای برای نظارت دادگاه بر ادله اثبات دعوا در بحث حاضر ظرفیت بسیار گسترده‌ای دارند. این فضای ایجادشده در ماده ۴۸۹ هم کارکرد مثبت دارد و هم کارکرد منفی؛ زیرا از یک سو می‌تواند به دخالت گسترده در رسیدگی داور بینجامد و کارکرد اصلی داوری را که نفی صلاحیت دادگاه دولتی و اصل اعتماد به قاضی خصوصی است، نقض کند. از سوی دیگر، اصل کنترل و نظارت‌پذیری آرای داور توسط دادگاه از اصول شناخته‌شده است (خدابخشی، ۱۳۹۲: ۵۲۵) و بدون آن داوری امری ناکارآمد است. از این‌رو تعیین محدوده نظارت دادگاه با توجه به چنین ظرفیت گسترده‌ای ضروری است. برخی نویسندگان در این زمینه برای تعیین محدوده نظارت دادگاه بر آرای داوری، مقررات ابطال رأی را با مقررات فرجام‌داری قرابت می‌بینند؛ به‌نحوی که معتقدند دادگاه در رسیدگی به ابطال رأی داور به ماهیت دعوا دخالتی ندارد و صرفاً رأی را از حیث رعایت قوانین و مقررات، آن هم در دامنه ماده ۴۸۹ ارزیابی می‌کند (خدابخشی، ۱۳۹۲: ۵۱۵). برخی دیگر از نویسندگان نیز در تعیین محدوده مداخله دادگاه در ادله اثبات دعوا، موضوع نظارت دادگاه را تنها ناظر بر امور حکمی می‌دانند و نه ادله موضوعی و از این حیث بند ۱ ماده ۴۸۹ را صرفاً شامل امور حکمی دانسته‌اند (نصیری و شهابی، ۱۳۹۵: ۱۶۸). اما به‌نظر می‌رسد که محدود کردن نظارت دادگاه بر آرای داوری از منظر ادله به لحاظ مقایسه آن با فرجام‌خواهی و اختصاص نظارت دادگاه بر امور حکمی پذیرفته نیست. در ذیل ابتدا به بیان ایرادات مقایسه دادگاه با شأن دیوان عالی کشور و سپس محدود کردن نظارت دادگاه به امور حکمی می‌پردازیم.

۳.۲.۱. محدود ساختن نظارت دادگاه در قیاس با فرجام‌خواهی

برخلاف نظر برخی نویسندگان به‌نظر می‌رسد که مقایسه رسیدگی دادگاه به ابطال رأی داوری با فرجام‌خواهی دارای اشکال اساسی است؛ زیرا اولاً موارد ابطال یا بطلان رأی داور مصرح در ماده ۴۸۹ با جهات فرجام یکسان نیست؛ چنانکه به موجب ماده ۳۷۱ قانون آیین دادرسی مدنی

در صورتی که رأی دادگاه خلاف موازین شرعی و قانونی یا مغایر با اصول دادرسی و قواعد آمره باشد یا آنکه تحقیقات ناقص بوده یا به دلایل و مدافعات طرفین توجه نشده باشد، رأی، قابلیت فرجام‌خواهی دارد، اما در داوری جهات مذکور به‌عنوان موارد بطلان رأی داور تصریح نشده است؛ ثانیاً چنانچه پذیرش درخواست فرجام توسط دیوان طبق بند ۵ ماده ۳۷۱ و به استناد وجود نقص در تحقیقات یا بی‌توجهی به دلایل طرفین، صورت گیرد، در اجرای بند ۱ ماده ۴۰۱ ق.آ.د.م پرونده به‌منظور تکمیل تحقیقات به همان شعبه صادرکننده اعاده می‌شود تا پس از رفع نقص مجدداً رأی صادر کند. اما در بحث نظارت دادگاه، قانونگذار دادگاه را مرجع عالی و داوری را مرجع تالی تلقی نکرده است تا امکان اعاده پرونده جهت رفع نقص تحقیقاتی ممکن باشد؛ ثالثاً برخلاف دیوان عالی کشور که شأن رسیدگی ماهیتی و انجام تحقیقات را ندارد، دادگاه امکان و شرایط انجام تحقیقات ماهوی را دارد، چه اینکه دادگاه مطابق قواعد عمومی آیین دادرسی به‌طور اصولی می‌تواند تحقیقات موردنظر خود را انجام دهد. از این رو به‌نظر می‌رسد که نمی‌توان قائل به انطباق کامل وضعیت دادگاه در نظارت بر آرای داوری با شأن دیوان عالی کشور شد؛ اما به‌نظر می‌رسد این امر به‌منزله بیگانه بودن جهات ابطال رأی داوری با جهات فرجام‌خواهی نیز نیست؛ بدین توضیح که چنانکه گفته شد، تعیین مصادیق قوانین موجد حق به‌عنوان موجب ابطال رأی داوری امری اختلافی است، اما این عنوان به‌نظر می‌رسد که می‌تواند به لحاظ محتوا و مضمون با برخی بندهای ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م (بندهای ۲، ۳ و ۵) مطابقت داشته باشد. به بیان دیگر، به‌نظر می‌رسد که می‌توان هر رأی با نتیجه و منطوق ناصحیح را که در آن اصول دادرسی و قواعد آمره و حقوق اصحاب دعوا رعایت نشده یا تحقیقات، ناقص است یا به دلایل و مدافعات طرفین توجه نشده باشد، از مصادیق رأی خلاف قانون موجد حق و قابل نقض تلقی کرد و چه بهتر بود که قانونگذار به‌جای واژه اختلاف‌برانگیز موجد حق، موارد این ماده را ذکر می‌کرد. البته تشابه موضوع نظارت دادگاه بر رأی داور با صلاحیت دیوان عالی کشور به‌منزله آن نخواهد بود که دادگاه را که خصیصه ذاتی آن رسیدگی ماهیتی است و اختیار وی نیز در مقررات داوری منع نشده است، از ورود در ادله موضوعی برحذر داریم؛ چه اینکه اقتضای طبع دادگاه حقوقی بر خلاف دیوان عالی کشور، رسیدگی ماهوی و تحقیق در جهت کشف حقیقت است و اطلاق و عموم ماده ۱۹۹ نیز این امر را تأیید می‌کند. بدیهی است ممنوعیت پذیرش دلیل در دادگاه به این حق اساسی لطمه می‌زند و ریسک ارجاع به داوری را بالا برده و سبب عدم اقبال به آن خواهد شد.

۳.۲.۲. محدود ساختن نظارت دادگاه به امور حکمی

برخی نویسندگان در تعیین محدوده نظارت دادگاه بر آرای داوری از منظر ادله اثبات، موضوع نظارت را تنها به امور حکمی محدود دانسته‌اند و نه ادله موضوعی و از این حیث بند ۱ ماده ۴۸۹ را صرفاً به امور حکمی مقید کرده‌اند. این استدلال به مقام عمل نیز راه یافته و در رویه قضایی آرای با این استدلال صادر شده است که نمونه‌ای از آن به‌منظور تبیین دقیق استدلال بیان می‌شود. در رأی صادره از شعبه ۲۵ دادگاه تجدیدنظر استان تهران ذکر شده است: «در خصوص تجدیدنظرخواهی نسبت به دادنامه صادره از شعبه ۳۹ دادگاه عمومی تهران که به موجب آن حکم به رد دعوی تجدیدنظرخواه به خواسته ابطال رأی داوری صادر شده است، نظر به اینکه معترض و مدعی ابطال رأی، در درخواست و لایحه ضمیمه در دادگاه بدوی صرفاً به جهات موضوعی از قبیل عدم تخصص داوران، اشتباه در محاسبات و محاسبات تقریبی و غیر دقیق به عنوان ایراد رأی داور اشاره نموده‌اند و اساساً از مسائل حکمی که دربرگیرنده ادعای مخالفت رأی داور با قانون موجد حق است در اسباب درخواست ابطال رأی ذکری به میان نیامده است، دادگاه تجدیدنظر دعوی ابطال رأی داوری را به جهات مذکور در درخواست و لایحه ضمیمه قابل استماع نمی‌داند» (دادنامه شماره ۱۷۴۷-۸۴.۱۲.۱۶ موضوع پرونده شماره ۸۴.۲۵.۱۶۸۳ به نقل از نصیری و شهابی، ۱۳۹۵: ۱۶۳). تحلیل دقیق این استدلال ابتدا مستلزم آشنایی با تعاریف امور حکمی و امور موضوعی است تا پس از آن بتوان صحت و سقم این استدلال را با توجه به جایگاه دلیل در میان این امور مشخص کرد.

۳.۲.۲.۱. مفهوم امور موضوعی و حکمی

برخی در تعریف امور موضوعی بیان داشته‌اند هر مسئله‌ای که محتوای آن بتواند در مورد وجود واقعه‌ای اطلاع بدهد، مسئله‌ای موضوعی است؛ خواه طرفین دعوا آن را انجام داده باشند یا شرایط محیطی و اوضاع و احوال آن را به‌وجود آورده باشد؛ به شرط آنکه بررسی محتوای آن مسئله مستلزم ملاحظه متن قانونی نباشد (غمامی و اشراقی، ۱۳۸۹: ۲۸۰). به بیان دیگر، امور موضوعی توسط قانون ایجاد نمی‌شوند؛ بلکه در جهان خارج و فراتر از قانون وجود دارند و قانون تنها مشخص می‌کند که چه وقایعی و کدام‌یک از آنها موجد حق و تکلیف است (شمس، ۱۳۹۳: ۳). این امور موضوعی هنگامی که توسط طرفین دعوا در دادگاه طرح می‌شوند، در اصطلاح عنصر موضوعی یا ماهوی خوانده می‌شوند که منبع حکم به‌شمار می‌آیند (محسنی، ۱۳۸۶: ۱۵۴). در مقابل مسائل حکمی آن دسته از مسائلی است که در موقع قضا از اراده و تصمیم قاضی در مقام اجرا یا تفسیر قانون ناشی می‌شود؛ به‌گونه‌ای که قاضی در مقام بررسی آن مسئله ملزم به رعایت استاندارد، مقررات قانونی، اصل یا قاعده حقوقی باشد (غمامی و اشراقی، ۱۳۸۹: ۲۸۳).

۳.۲.۲.۲. جایگاه ادله اثبات دعوا در امور موضوعی و امور حکمی

در تبیین جایگاه ادله اثبات دعوا در میان امور موضوعی و حکمی به نظر می‌رسد که باید بین موضوع دلیل، ارائه دلیل، دلالت دلیل و پذیرش آن قائل به تفکیک شد، به نحوی که موضوع دلیل و ارائه آن، علی‌القاعده امور موضوعی است؛ زیرا بی‌تردید فراهم کردن ادله اثبات دعوا برای اثبات امور موضوعی و ماهوی است. به بیان دیگر، اصحاب دعوا با ارائه دلیل، امور موضوعی مورد ادعای خود را ثابت کرده و در نهایت دادرس را برای صدور حکم به نفع خود قانع می‌کنند (شمس و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۲۹). اما جز این مراحل، سایر مراحل دلیل را نمی‌توان امر موضوعی دانست؛ چه اینکه اولاً عمل قضایی مستلزم تشخیص صحیح موضوع دعوا و انطباق حکم بر آن است. صدور رأی شایسته و مدلل، مستلزم احراز صحیح موضوع، ارزیابی و پذیرش ادله ارائه‌شده، تفسیر و توصیف مناسب آنها و در نهایت ترتب حکم قانونگذار بر آنهاست. اگرچه طرفین، علی‌الاصول ادله را ارائه می‌کنند، در فرایند رسیدگی این وظیفه داور است که با توجه نوع و ماهیت دعوا، ادله مرتبط و مؤثر در موضوع را تشخیص دهد و در چارچوب ایرادات و مدافعات خواننده صحت و سقم مادی آن را بررسی کند. آنگاه با تفسیر مفاد دلیل واقعه یا عمل حقوقی موردنظر را توصیف و سپس قاعده حقوقی موردنظر را بر آن اعمال کند؛ ثانیاً در قواعد ادله اثبات، احکام آمره و مشخصی برای رسیدگی به صحت مادی اسناد، شرایط شهادت شهود و اقرار و غیره وجود دارد که تماماً امور قانونی و حکمی است؛ ثالثاً در مرحله پذیرش دلیل معین یا عدم پذیرش و اجرای تحقیقات موردنظر طرفین و عدم اجرای آن ممکن است سرنوشت دعوا تغییر کند و ذی‌حق بودن یا نبودن طرفین دعوا، دچار نوسان شود؛ رابعاً توصیف عمل یا واقعه حقوقی موضوع اختلاف منوط به برداشت صحیح از مفاد و محتوای ادله اثباتی است. اگر برداشت داور از مفاد صریح سند ارائه‌شده یا اقرار صورت گرفته با ظواهر آن همخوانی نداشته باشد، در امر حکمی و قانونی پرونده مؤثر است. از این رو به نظر می‌رسد که ادله اثبات دعوا ماهیتی دوگانه دارد و اگرچه برای اثبات امور موضوعی و ماهوی به کار می‌آید، تمام مراحل آن را نمی‌توان امور موضوعی دانست و تلقی بعضی محاکم مبنی بر اینکه امور اثباتی به واسطه موضوعی بودن قابل نظارت توسط دادگاه نمی‌باشند، صحیح نیست. جز این، به نظر می‌رسد که محدود ساختن نظارت دادگاه بر امور حکمی نیز پذیرفته نیست، زیرا اولاً قانون آیین دادرسی مدنی تصریحی در خصوص منحصر دانستن قوانین موجد حق به امور حکمی ندارد و قوانین موجد حق را از لحاظ تأثیر در ماهیت دعوا و اصل احقاق حق می‌توان دربرگیرنده هم امور موضوعی و هم امور حکمی دانست؛

۱. دادنامه شماره ۹۸۰۹۹۷۰۳۰۱۲۰۱۲۹۱ صادره از شعبه ۴ دادگاه عمومی حقوقی شهرستان یزد با توجه به این استدلال صادر شده است. در این دادنامه آمده است: «در خصوص دعوای خواهان به طرفیت خواننده به خواسته صدور حکم مبنی بر ابطال

ثانیاً اگر بنا بر نظر بسیاری از نویسندگان قائل به قرابت وجوه اعتراض به رأی داوری با جهات فرجام‌خواهی باشیم، با توجه به جهات مصرح در ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م از جمله بند ۵ می‌توانیم استدلال کنیم که قواعد ادله، موضوع نظارت دیوان است و این نظارت در رویه دیوان هم شامل امور حکمی و هم موضوعی است، پس از حیث تشابه، در داوری هم در همین چارچوب می‌توان عمل کرد.^۱ از این رو از مجموع مطالب پیش‌گفته می‌توان دریافت که برخلاف نظر بسیاری از نویسندگان از راه قیاس نظارت دادگاه بر آرای داوری با شأن دیوان عالی کشور و اختصاص نظارت بر امور حکمی، نمی‌توان محدوده نظارت دادگاه بر ادله اثبات دعوا را که با امر ماهوی پیوند دارد و دارای ماهیتی موضوعی-حکمی است، محدود کرد و به‌نظر می‌رسد که دادگاه را می‌توان در نظارت بر ادله اثبات دعوا از حیث بی‌توجهی داور به ادله ابرازی طرفین، مناقشه طرفین نسبت به ارزیابی داور از ادله اثبات دعوا و تفسیر و توصیف نادرست از ادله، مبسوط‌الید دانست و چه نیکو بود که با الزام قانونی هنگام درخواست ابلاغ رأی، داور مکلف بود پرونده امر را نیز به دفتر دادگاه تحویل دهد و رسید اخذ کند، زیرا عدم تکلیف داور به حفظ و نگهداری محتویات پرونده، امکان تورق و بررسی مسیری را که مرجع

رأی داوری، دادگاه با بررسی رأی داوری و محتویات پرونده، رأی داوری را واجد ایراداتی دانسته است: نظر به اینکه انجام یا عدم انجام موضوع قرارداد و تأخیر در اجرا و کیفیت اجرا توسط پیمانکار، امری فنی و مستلزم جلب نظر کارشناس بوده است و لیکن داور در امر فنی رأساً و بدون ارجاع به کارشناس و یا معاینه محل مبادرت به احراز تأخیر در اجرای قرارداد و عدم اجرای کامل آن و تعلق خسارت به خواننده نموده و بر مبنای این تشخیص حکم به محکومیت خواهان صادر کرده است.....؛ لذا دادگاه با توجه به شرح فوق رأی داوری را بر خلاف قوانین موجد حق دانسته و به استناد ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م حکم بر ابطال رأی داوری صادر می‌نماید».

۱. دادنامه شماره ۱۳۳۸/۱۲۳۳۸/۳۰۳۴۰۹۹۷۰۳ مورخ ۱۳۹۹/۱۱/۱۱ صادره از شعبه هشتم دادگاه تجدیدنظر استان یزد با توجه به این استدلال صادر شده است. در این دادنامه آمده است: «در خصوص تجدیدنظرخواهی نسبت به دادنامه شعبه اول دادگاه عمومی حقوقی اشکذر که به موجب آن حکم به ابطال قسمتی از رأی داور به میزان مبلغ موضوع خواسته صادر شده است؛ با عنایت به محتویات پرونده، نظر به اینکه اظهارات گواهان در مرحله رسیدگی داور حکایت از انعقاد قرارداد به‌صورت غیررسمی داشته است و نظر به اینکه اولاً عدم توجه به قرارداد شفاهی و توافقات صورت‌گرفته توسط داور مخالف ماده ۱۰ قانون مدنی است؛ چراکه قراردادهای بین طرفین چنانچه مخالف نظم عمومی نباشد، نافذ است و این ماده منحصر به قرارداد کتبی نیست؛ ثانیاً موضوع قرارداد و نافذ بودن آن جزء قواعد ماهوی است که رأی داور نمی‌تواند خلاف آن باشد؛ ثالثاً جمع اظهارات گواهان در مرحله داوری حکایت از انعقاد قرارداد و توافق شفاهی دارد و آن را نمی‌توان نادیده گرفت و این به معنای رسیدگی ماهوی مجدد نیست کما اینکه در مرحله فرجام نسبت به آرای محاکم نیز، دیوان عالی کشور در مورد عدم توجه به دلایل و مدافعات طرفین، رأی را نقض می‌نماید و اینکه رسیدگی دادگاه نسبت به رأی داور در موارد حکمی باشد یا موضوعی منافاتی با نظارت قضایی در عدم توجه به دلایل طرفین که در پرونده مطروحه اظهارات صریح گواهان می‌باشد، ندارد..... بنابراین با عنایت به مراتب یاد شده و اینکه این دادگاه رأی داور را در قسمت مورد ادعای خواهان بدوی خلاف قواعد حکمی در بحث نفوذ قرارداد و توجه به ادله می‌داند... با استفاده از ماده ۱۰ قانون مدنی و بند ۱ ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۳۵۸ همین قانون تجدیدنظرخواهی را غیرموجه تشخیص می‌دهد».

داوری برای دستیابی به حقیقت پیموده است، با دشواری روبه‌رو کرده است. به بیان دیگر، ارزیابی دادگاه و نظارت بر کیفیت رسیدگی و تحقیقات مانند کیفیت استماع شهادت شهود و یا نحوه رسیدگی به صحت و اصالت سند، در صورتی میسر خواهد بود که پرونده داورى به صورت برگ‌شماری و منظم بایگانی شده باشد و داور مکلف باشد تا در صورت مطالبه دادگاه، آن را ارسال دارد.

۴. نتیجه‌گیری

از مجموع مطالب پیش‌گفته می‌توان به این نتایج دست یافت که آنچه مربوط به حوزه ادله اثبات دعواست، امری چندوجهی و ناهمگون است که هم مرتبط با ماهیت اختلاف و هم نقض امور حکمی و موضوعی است و می‌تواند مصداق بارز نقض قوانین موجد حق محسوب شود. از این رو، ورود دادگاه به موضوع ارزیابی ادله اثبات هنگام کنترل رأی داور امری ضروری و در جهت تقویت نهاد داورى و اتقان آرای داورى است. اگرچه قانونگذار می‌بایست به‌طور روشن و مشخص قواعد و اصول داورى و نظارت بر آن را از حیث ادله اثبات تبیین و اعلام دارد و رویه قضایی به‌خودی‌خود قادر به حل این مسئله نیست، اما در وضعیت فعلی نباید به بهانه جلوگیری از دمرحله‌ای شدن داورى و حفظ استقلال آن، نظارت دادگاه را محدود کرد؛ زیرا اولاً استقلال داورى مدال زرینی نیست که به بهای از بین رفتن عدالت بر سینه نهاد داورى زده شود؛ ثانیاً انتخابی بودن داور به معنای آزادی مطلق‌العنان وی نیست و اجرای عدالت اصل برتر است؛ ثالثاً اگرچه داورى محصول توافق طرفین است، باید آن را امری دوسویه دانست که خاستگاه خود را هم در توافق طرفین و هم در چارچوب‌های وضع‌شده توسط قانونگذار می‌یابد. به تعبیر دیگر، نباید در موضوع توافق طرفین و اعتبار بخشیدن به آن افراط کرد، زیرا در عمده موارد طرفین بدون علم و اطلاع دقیق از مفاد توافق‌نامه داورى و کیفیت رسیدگی داور و نظارت دادگاه، تن به آن داده‌اند. اما تحقق این امور قطعاً ضرورت مداخله قانونگذار را نیز به جهت تشتت آرای قضایی به‌سبب تفاسیر متفاوت از مواد قانون لازم دارد و به‌عنوان پیشنهاد می‌توان گفت که قانونگذار باید به‌منظور رفع ابهام از حدود معافیت داوران، ماده ۴۷۷ ق.آ.د.م را اصلاح و صرفاً معافیت داور را به «تشریفات دادرسی» محدود کند و تصریحاً رعایت اصول و قواعد دادرسی از جمله قواعد ادله اثبات دعوا را توسط داوران ضروری قلمداد کند. همچنین مصادیق قوانین موجد حق را با تمسک به موارد فرجام‌خواهی مصرح در بندهای ۲، ۳ و ۵ ماده ۳۷۱ ق.آ.د.م مشخص سازد تا رویه قضایی از تشتت و تشویش در این زمینه رهایی یابد.

منابع

۱. ارسطا، محمدجواد (۱۳۸۸). *اعتبار سند و تعارض آن با ادله دیگر*، تهران: جنگل.
۲. اکبری دهنو، میثم؛ مرتضی شهبازی نیا (۱۳۹۳). «تراضی اصحاب دعوا در پایان دادن به دادرسی مدنی»، *فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی*، سال دوم، ش ۷، ص ۳۶-۹، لینک: magiran.com/p1375110. تاریخ مشاهده: ۱۳۹۸/۱۲/۱.
۳. آذربایجانی، علیرضا؛ محمدرضا سماواتی پور (۱۳۹۳). «تبیین جایگاه اصول و تشریفات دادرسی در داوری»، *حقوق خصوصی*، دوره ۱۱، ش ۲، ص ۳۵۷-۳۲۷، شناسه: 10.22059/JOLT.2014.53131، تاریخ مشاهده: ۱۳۹۹/۲/۳.
۴. امینی، عیسی؛ عباس منصوری (۱۳۹۷). «موجه و مدلل بودن رأی داوری داخلی با نگاهی به رویه قضایی»، *فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی*، سال ششم، ش ۲۲، ص ۳۵-۹، شناسه: 10.22054/JPLR.2017.18447.1470، تاریخ مشاهده: ۱۳۹۹/۱/۲.
۵. امیر معزی، احمد (۱۳۹۲). *داوری بازرگانی بین‌المللی*، تهران: دادگستر.
۶. انوری، حسن (۱۳۸۱). *فرهنگ بزرگ سخن*، ج ۷، تهران: سخن.
۷. ایرانشاهی، علیرضا (۱۳۹۳). *اعتراض به رأی داوری در داوری‌های تجاری بین‌المللی*، تهران: شهر دانش.
۸. بهرامی، بهرام؛ علی دریمی؛ رضا پرتوی‌زاده؛ محمدرضا بهرامی (۱۳۹۹). *بایسته‌های داوری در حقوق ایران*، تهران: نگاه بینه.
۹. پاشابیناد، موسی (۱۳۹۶). *داوری*، تهران: نگاه بینه.
۱۰. پوراستاد، مجید (۱۳۸۷). «اصل حاکمیت اصحاب دعوی مدنی»، *فصلنامه دانشکده حقوق دانشگاه تهران*، دوره ۳۸، ش ۳، ص ۱۲۵-۹۷، شناسه: 20.1001.1.25885618.1387.38.3.6.7، تاریخ مشاهده: ۱۳۹۹/۲/۳.
۱۱. پورطهماسبی فرد، محمد؛ حسن، محسنی (۱۳۸۴). «اصل تسلط طرفین دعوا بر جهات و موضوعات دعوا»، *مجله کانون وکلای مرکز*، ش ۱۹۰، ص ۷۷-۵۳، لینک: <http://noo.rs/fsWmg>. تاریخ مشاهده: ۱۳۹۹/۲/۳.
۱۲. جنیدی، لیا (۱۳۹۵). *اجرای آرای داوری بازرگانی بین‌المللی*، تهران: شهر دانش.
۱۳. حسین‌آبادی، امیر (۱۳۹۱). *مجموعه مقالات صامین سال تأسیس نهاد داوری در حقوق ایران (موارد بطلان رأی داوری)*، تهران: شهر دانش.
۱۴. خدابخش، عبدالله (۱۳۹۲). *حقوق داوری و دعاوی مربوط به آن در رویه قضایی*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۵. خزاعی، حسین (۱۳۸۶). «رأی داور در حقوق داخلی و تجارت بین‌المللی»، *فصلنامه حقوق*، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، دوره ۳۷، ش ۳، ص ۱۲۶-۹۷، شناسه: 20.1001.1.25885618.1386.37.3.11.5، تاریخ مشاهده: ۱۳۹۹/۳/۳.
۱۶. شمس، عبدالله (۱۳۸۵). *آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)*، ج ۳، تهران: دراک.
۱۷. ----- (۱۳۹۰ الف). *ادله اثبات دعوا (حقوق ماهوی و شکلی)*، تهران: دراک.
۱۸. ----- (۱۳۹۰ ب). *آیین دادرسی مدنی (دوره بنیادین)*، ج ۱، تهران: دراک.
۱۹. ----- (۱۳۹۳). «سبب، امور موضوعی و توصیف آنها در دعوی مدنی»، *مجله تحقیقات حقوقی*، ش ۶۵، ص ۲۴-۱، لینک: <http://noo.rs/FnmBf>. تاریخ مشاهده: ۱۳۹۹/۲/۳.
۲۰. شمس، عبدالله؛ ابراهیم تقی‌زاده؛ کامران میرحاجی (۱۳۹۷). «طرح امور موضوعی و آثار آن در دعوی مدنی»، *مجله حقوقی دادگستری*، سال ۸۳، ش ۱۰۳، ص ۱۵۰-۱۲۳، شناسه: 10.22106/JLJ.2018.33933، تاریخ مشاهده: ۱۳۹۹/۲/۳.
۲۱. شهبازی نیا، مرتضی؛ سعید بازگیر (۱۳۹۴). «نظم عمومی و نقش آن بر امور شکلی داوری»، *دانشنامه حقوق و سیاست*، ش ۳۳، ص ۱۱۶-۸۹، لینک: <http://noo.rs/G96kz>. تاریخ مشاهده: ۱۳۹۹/۳/۴.
۲۲. شیروی، عبدالحسین (۱۳۹۱). *داوری تجاری بین‌المللی*، تهران: سمت.
۲۳. غمامی، مجید؛ مجتبی اشراقی آرانی (۱۳۸۹). «تفکیک امر حکمی از امر موضوعی در دادرسی مدنی، تبیین نظریه عمومی»، *فصلنامه حقوق*، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، دوره ۴۰، ش ۲، ص ۲۹۴-۲۷۵، شناسه: 20.1001.1.25885618.1389.40.2.16.9، تاریخ مشاهده: ۱۳۹۹/۳/۴.

۲۴. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۲). حقوق مدنی (نظریه عمومی تعهدات)، ج ۲، تهران: میزان.
۲۵. ----- (۱۳۸۸). اثبات و دلیل اثبات (قواعد عمومی اثبات، اقرار و سند)، ج ۱ و ۲، تهران: میزان.
۲۶. ----- (۱۳۹۲). اعتبار امر قضاوت شده در دعوی مدنی، تهران: میزان.
۲۷. کریمی، عباس؛ حمیدرضا پرتو (۱۳۹۷). حقوق داورى داخلی، تهران: دادگستر.
۲۸. مافی، همایون؛ جواد پارسافر (۱۳۹۰). «دخالت دادگاهها در رسیدگی های داورى در حقوق ایران»، فصلنامه دیگاههای حقوق قضایی، ص ۱۳۰-۱۰۵، لینک: <http://noo.rs/xx11g>. تاریخ مشاهده: ۱۳۹۹/۳/۴.
۲۹. ماندگار، مصطفی؛ مصطفی شعبانی (۱۳۹۹). «قاعده موجه و مدلل بودن رأی داور» (مفهوم، مبنا و ضمانت اجرا)، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۵۰، ش ۲، ص ۳۸۹-۳۷۹، شناسه: 10.22059/JLQ.2020.282852.1007234، تاریخ مشاهده: ۱۴۰۰/۲/۱.
۳۰. محسنی، حسن (۱۳۸۶). اداره جریان دادرسی مدنی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۳۱. محمدزاده اصل، حیدر (۱۳۹۷). داورى در حقوق ایران، تهران: ققنوس.
۳۲. مختاری، رحیم (۱۳۹۳). ارزیابی قضایی ادله اثبات دعوا، تهران: مجد.
۳۳. مصلحی، جلال (۱۳۸۴). «حدود مداخله دادگاههای ملی در روند داورى»، پژوهش حقوق و سیاست، ش ۱۵ و ۱۶، صص ۲۸۲-۲۴۹، لینک: <http://noo.rs/iWy6o>. تاریخ مشاهده: ۱۳۹۹/۲/۳.
۳۴. مظفری، احسان؛ محمود قیومزاده؛ محمدرضا پاسیان (۱۳۹۸). «مفهوم و تأثیر قوانین موجد حق در داورى داخلی با نگاهی به رویه قضایی»، فصلنامه دانش حقوق مدنی، سال هشتم، ش ۲، ص ۵۵-۴۸، شناسه: 10.30473/clk.2019.47185.2573، تاریخ مشاهده: ۱۳۹۹/۲/۳.
۳۵. نصیری، ماهور؛ شهاب شهابی (۱۳۹۵). الزام مرجع داورى به رعایت قواعد موجد حق، تهران: مجد.